

حق بر تابعیت: از حقوق بین الملل خصوصی تا حقوق بشر

مهناز بیات کمیتی^{۱*}، مهدی بالوی^۲

۱. استادیار، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. استادیار، دانشکده حقوق، پردیس فارابی دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۰۱/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۶/۲۵)

چکیده

مفهوم حق به مثابه یکی از مفاهیم بنیادین حقوق، سیاست و اخلاق، راه خود را به گفتمان حقوقی جامعه ایرانی نیز باز کرده است. با این حال، مفهوم یادشده، مفهومی مناقشه‌آمیز بوده و هرگونه بحث درباره آن مستلزم ورود به عرصه نظریه‌پردازی است. به رغم بیان دیدگاه‌های متفاوت در زمینه ماهیت حق که ذیل دو نظریه اراده‌انگار و سودانگار قابل دسته‌بندی‌اند، به نظر می‌رسد می‌توان نظریه مطالبه‌انگار را که به موجب آن، حق، ادعای فردی تضمین شده‌ای است که بر اساس دو عنصر کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی توجیه‌شدنی است، جامع نظریه‌های مفهومی رقیب دانست. پرسش آن است که آیا می‌توان بر مبنای نظریه مزبور و با تکیه بر مبانی توجیه‌کننده آن، از ادعای فرد بر داشتن تابعیت در معنای مورد بحث در حقوق بین‌المللی خصوصی ذیل عنوان حق دفاع کرد. در این مقاله تلاش شده است با اتخاذ رویکردی توصیفی-تحلیلی نشان دهیم برخورداری از تابعیت، یکی از حق‌ادعاهای بنیادین انسانی است و افزون بر این، پیش‌شرط برخورداری از همه حق‌هاست. بر این اساس، عدم شناسایی تابعیت به مثابه حق به‌طور مستقیم، به انکار کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی و در نهایت، به سلب انسانیت انسان منتهی خواهد شد.

کلیدواژگان

تابعیت، حق، حق - ادعا، فاعلیت اخلاقی، کرامت ذاتی.

* نویسنده مسئول، رایانامه: M_Bayat@sbu.ac.ir

مقدمه

تابعیت، یک میثاق الزام‌آور حقوقی است (Spiro, 2008, pp.9-32; Weil, 2001, pp.17-35) که به موجب آن شخص متعلق به کشوری معین است و در آن کشور حقوق و تکالیفی دارد. این پیوند فرد را به دولت کشور متصل می‌کند و به همین مناسبت چتر حمایت قدرت عالی سیاسی بر سر او گسترده می‌شود، لذا می‌تواند از امتیازات و استحقاق‌های موجود در جامعه برخوردار شود (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۹۱، ص ۵۹). چگونگی تحصیل و ترک تابعیت و مسائل مربوط بدان در رشته حقوق بین‌الملل خصوصی بررسی می‌شود. اما آیا به‌راستی می‌توان از برخورداری از تابعیت یک کشور ذیل عنوان حق دفاع کرد؟ هرگونه موضع‌گیری نظری نسبت به این موضوع، پیش و بیش از هر چیز مستلزم ارائه پاسخ به این پرسش بنیادین است که منظور از حق در گزاره حق بر تابعیت چیست.

در یک برداشت، حق امتیازی است که انسان به صرف انسان‌بودن، و نه به دلیل برخورداری از ویژگی خاص یا موقعیتی ممتاز از آن بهره‌مند می‌شود.^۱ اما مسئله از آنجا آغاز می‌شود که معنای مفاهیم تشکیل‌دهنده این ادعا پرسیده شود. پرسش‌هایی از این دست که منظور از حق و انسان چیست، حق چه چیزی را برای موجود انسانی فراهم می‌کند که به روش‌های دیگر نمی‌توان فراهم کرد، آیا منظور از انسان، همه انسان‌ها است یا گروهی خاص از آن‌ها، نشان‌دهنده این حقیقت‌اند که حق، مفهومی اساساً اختلاف‌آمیز، چالش‌برانگیز و پیچیده است که برخلاف سادگی فریبنده‌اش حاوی مشکلاتی عدیده در معنا، محتوا و کاربرد است. این امر موجب می‌شود به محض آغاز هرگونه بحث و گفت‌وگو درباره حق، وارد مباحثه‌ای کاملاً نظری شده و با نظریه‌هایی متنوع و گاه بسیار متفاوت درباره ماهیت حق مواجه شویم.

به هر حال، هرگونه دفاع توجیه‌کننده حق و شناسایی هرگونه ادعایی ذیل عنوان حق، پیش و بیش از هر چیز منوط به فهمی صحیح یا دست‌کم برداشتی درست از این مفهوم پیچیده،

1. See, e.g. (Gewirth, 1982).

چندوجهی و مناقشه آمیز است (Judt, 2006, p.180). هرگز نمی توان به تأمین و تضمین حق امیدوار بود، مگر اینکه نخست، معنایی محصل از آن را بیان کرد. فراهم کردن تصویری نسبتاً روشن و البته تکاملی و تجدیدشونده از مفهوم حق موجب خواهد شد شناسایی مصادیق بیرونی آن در زمینه های اجتماعی متفاوت برای خرد جمعی جامعه مقدر و میسر شود.^۱ بنابراین، همان طور که کُتر گِرتی بیان کرده است: «بدون بررسی دقیق معنای حقوق بشر در دوره معاصر، زمانی فرا خواهد رسید که شعله ورساختن بحث حقوق بشر نه شور و حرارتی را برخواهد انگیخت و نه بیم و نومیدی ای را، بلکه در برابر، بی تفاوتی پوچ و از همه بدتر، درکی گنگ و مبهم را به دنبال خواهد داشت» (Gearty, 2006, p.22).

بر این پایه در نوشتار حاضر تلاش خواهیم کرد با رویکردی توصیفی - تحلیلی به طور اجمالی مفاهیم حقوقی بنیادین هوفلد را بررسی کنیم، سپس، متعاقب ارزیابی نظریه های مطرح شده پیرامون چیستی و ماهیت حق، مبانی توجیه کننده ادعای حقوق بشری را تجزیه و تحلیل کنیم، در نهایت، بر اساس معنای بیان شده درباره حق و نظریه پشتیبان آن، به روشنی نشان دهیم آیا می توان برخوردار از تابعیت یک کشور را به عنوان یکی از مصادیق بیرونی حق در دنیای واقعی شناسایی و برای آن چارچوب توجیهی فراهم کرد، یا خیر؟

مفهوم حق

در زمینه تحلیل مفهوم حق در معنای حق داشتن^۲ بهترین نقطه آغاز، مفاهیم حقوقی بنیادین و سلی

1. See: (Walderon, 1995).

۲. در تبیین معنای حق، تفکیک میان دو مفهوم حق بودن و حق داشتن ضروری است. حق که در معنای اول، در مقابل باطل قرار می گیرد، به معنای ارزشی همان «خوب بودن» است اما حق به معنای دوم، که می تواند در مقابل تکلیف قرار گیرد، ضرورتاً به معنای انجام دادن عملی «خوب» و «اخلاقی» نیست. بلکه به معنای امکان گزینش گری آزادانه و انتخاب میان شقوق متفاوت است. البته کاملاً پیداست که پیشاپیش تضمینی برای مطابقت گزینه انتخابی با انگاره های ارزشی و اخلاقی حاکم بر جامعه وجود ندارد. بر همین اساس، فیلسوفان و نظریه پردازان حق از مفهومی با عنوان حق به ناحق یا حق بر خطا بودن سخن می گویند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: (راسخ، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۲۹؛ قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ص ۲۷).

نیوکام هوفلد فیلسوف و حقوقدان شهیر آمریکایی سده بیستم است. اهمیت تحلیل مفهومی وی تا بدان حد است که به نظر می‌رسد هیچ نظریه‌ی جامعی درباره‌ی حق نمی‌تواند تفسیر بصیرت‌زا و نظام‌مند وی درباره‌ی حق را مغفول بگذارد (ولمن^۱، ۱۳۸۷، ص ۲۰۲). در حقیقت، هوفلد با بیان معانی چهارگانه‌ی حق، نقشه‌ی راه روشنی را در اختیار پژوهشگران قرار داده است که آن‌ها را از درافتادن به ورطه‌ی مغالطه‌ی مفهومی خلطه‌ی مقوله^۲ می‌رهاند.

از نظر هوفلد، «واژه‌ی حق به‌طور عام و یکسان بر انواعی از مزیت‌های قانونی شامل ادعا، امتیاز، قدرت و مصونیت دلالت می‌نماید» (Hohfeld, 1917, p.71). به عبارت دیگر، در ارتباط با مفهوم حق چهار گونه‌ی رابطه‌ی حقوقی قابل شناسایی است: حق - ادعا یا مطالبه^۳؛ حق - امتیاز یا آزادی^۴؛ حق - قدرت^۵ یا اختیار؛ حق - مصونیت یا امنیت^۶.

حق مطالبه‌ای، حق در معنای مضیق آن است. حق‌های مطالبه‌ای همواره در نسبت مستقیم با یک وظیفه‌ی متقابل قرار دارند. بدین معنا که چون ماهیت این حق‌ها ادعای بر غیر است، به‌طور منطقی، وظیفه‌ی غیر در انجام‌دادن و اجرای این گونه‌ی حق‌ها قابل طرح و شناسایی است. به عبارت روشن‌تر، لازمه‌ی منطقی حق مطالبه، وجود تکلیف در طرف مقابل است. حق آزادی یا امتیاز یکی دیگر از اقسام حق است که به موجب آن دارنده‌ی حق از نوعی امتیاز یا آزادی در جهت انجام‌دادن عملی خاص برخوردار است. لازمه‌ی این حق، نبود تکلیف است (Miller, 1991, p.10). وقتی شما حق آزادی دارید، این بدین معناست که اولاً امکان انجام‌دادن عمل مورد نظر شما وجود دارد، ثانیاً تکلیفی نسبت به خودداری از انجام‌دادن عمل مورد نظر خود ندارید (Shue, 1997, pp.341-342). گفتنی است حق آزادی افزون بر وجه ایجابی در بعد سلبی نیز قابل شناسایی است. به این معنا که

1. Wellman
2. Categorical Fallacy.
3. Claim ° Right.
4. Liberty/ Privilege ° Right.
5. Power ° Right.
6. Immunity ° Right

فرد از نوعی امتیاز یا آزادی در انجام ندادن آنچه مورد خواست او نیست، برخوردار است و تکلیفی به انجام دادن عمل موصوف ندارد.^۱

حق - قدرت گونه‌ای از حق است که اعمال آن توسط ذی‌حق بر وضعیت حقوقی دیگران تأثیر می‌گذارد. لازمه حق به معنای قدرت، مسئولیت حقوقی دیگری در برابر ذی‌حق است. بنابراین، وقتی شما حق^۲ قدرت دارید، یعنی اولاً می‌توانید موضوع آن حق را اعمال کنید و ثانیاً وضعیتی دیگر در یک رابطه حقوقی تحت تأثیر اعمال حق شما قرار خواهد گرفت.

حق^۳ مصونیت به معنای آن است که ذی‌حق در برابر اعمال دیگران حمایت شده است و از هرگونه مداخله در اعمال و اجرای حق خویش مصون است. بنابراین، وقتی گفته می‌شود شما حق^۴ مصونیت دارید، یعنی اولاً تکلیفی به عدم اعمال موضوع حق ندارید، ثانیاً دیگری نمی‌تواند مانع از اعمال این حق توسط شما شود.^۲

ماهیت حق

پس از بررسی اجمالی مفاهیم بنیادین هوفلد و تعیین اقسام چهارگانه حق، اینک برخی دیدگاه‌های رایج درباره چیستی و ماهیت حق را بررسی می‌کنیم. گفتنی است، ارائه معنای محصل و دفاع موجه از حق، بدون پشتیبانی نظریه‌ای هماهنگ^۳ و مرتبط^۴، ناممکن و در نهایت تعیین مصادیق حق‌های بنیادین انسان، حصول‌نشده خواهد بود. بر این بنیاد، ابتدا دو نظریه اراده‌انگار و سودانگار در باب ماهیت حق تحلیل و ارزیابی می‌کنیم، پس از تبیین ایرادهای وارد بر هر یک، نظریه قابل دفاع درباره چیستی حق را ارائه و اقتضائات منطقی آن را تحلیل خواهیم کرد.

1. See: (Berlin, 1984).

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ص ۳۴؛ ولمن، ۱۳۹۲، ص ۵۳۰-۴۵۹؛ راسخ و خداپرست، ۱۳۹۲، ص ۴۰۸-۳۸۹).

3. Consistent

4. Interconnected

نظریه اراده‌انگار

بر اساس نظریه اراده‌انگار، حق یعنی «اراده تضمین شده». بدین معنا که جزء مقوم و عنصر مؤلف حق، وجود اراده‌ای آزاد است که می‌تواند بر اراده‌های دیگر تأثیر گذارد (Waldron, 1990, p.715). بر اساس این نظریه، فقط انسان‌های بالغی که قدرت اتخاذ تصمیم‌های ارزشی دارند، می‌توانند صاحب حق شوند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ص ۳۶-۳۷). بنابراین، برخی اشخاص انسانی که صاحب اراده آزاد و مستقل نیستند، مانند صغار و مجانین از قلمروی صاحبان حق خارج می‌شوند. جامعیت نداشتن تنها ایرادی نیست که می‌توان بر تلقی اراده‌انگار از حق وارد کرد. ایراد مهم‌تر آن است که بر پایه این نظریه، دارنده حق می‌تواند با اعمال اراده، رابطه موجود میان خود به عنوان ذی‌حق، و متعهد را تغییر دهد، حال آنکه در مواردی، شخص در برابر دیگران متعهد است، ولی رفع این تعهد منوط به اراده دارنده حق نیست (Hart, 1995, pp.77-90). حق‌های بنیادین انسان‌ها، که قابل سلب، انتقال و اسقاط محسوب نمی‌شوند، مصادیق بارز چنین مواردی‌اند (قربان‌نیا، ۱۳۸۷، ص ۵۴). بی‌تردید، در مواردی از این دست، اراده دارنده حق، نمی‌تواند در محق‌بودن او و متعهدبودن دیگران، کمترین خللی وارد کند و رابطه حق و تکلیف میان وی و دیگری را از بین ببرد. حق، لازمه انسانیت انسان‌هاست و هیچ انسانی بدان حد آزاد نیست که بتواند انسانیت را از خود سلب کند. آزادی اراده با اهمیتی که در اعمال حقوقی دارد، محصور در اصل کرامت انسانی است (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ص ۳۶) این گفته جان لاک^۱، فیلسوف انگلیسی بزرگ قرن هفدهم که وی را پیامبر انقلاب ۱۶۴۸ انگلستان نامیده‌اند (راسل^۲، ۱۳۷۳، ص ۸۳۲ جیکویز^۳، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶)، که «اگرچه انسان‌ها در وضع طبیعی آزاد هستند، اما آزادی آن نیست که هر کس به‌طور افسارگسیخته به هرچه دلخواهش است، عمل کند و انسان تا بدان حد آزاد نیست که خود یا مخلوق دیگری را تباه سازد» (Lock, 1988, p.123) نیز می‌تواند مؤید همین معنا باشد.

1. John Locke
2. Russell
3. Jacobs

نظریه سودانگار

بر اساس نظریه سودانگار، حق یعنی «منفعت تضمین شده». بدین معنا که حق در راستای حفظ و حمایت از یک سود و منفعت مطرح می‌شود و با هدف تضمین منفعتی بنیادین، تکلیفی را بر عهده دیگران می‌گذارد (موحد، ۱۳۸۴، ص ۴۵). نظریه سودانگار در اندیشه سیاسی معاصر، از جمله توسط جرمی بنتام^۱ بیان شده است. بر اساس تحلیل بنتام، حق در نهایت به نفع و سود فرو کاسته می‌شود. از نظر بنتام، وقتی می‌توانیم بگوییم (الف) دارای حق است، که دیگری مکلف به انجام دادن فعل یا ترک فعلی باشد که نفع و سود (الف) در آن است (Hart, 1973, pp.196-98). جان استوارت^۲ میل نیز معتقد است، حق همواره متضمن منفعتی برای دارنده آن است (Wise, 1948, p.32). علاوه بر جرمی بنتام و جان استوارت میل، ریچارد هیر^۳ نیز حق‌ها را مبتنی بر نفع دانسته و در نتیجه، قرائتی فایده‌گرایانه از حق مطرح می‌کند (Hare, 1978, pp.182-202).

بر اساس قرائت فایده‌انگارانه از ماهیت حق، حق و نفع^۴ با یکدیگر ملازمه دارند، در حالی که نه می‌توان از منفعت همه موجودات با زبان حق دفاع کرد و نه می‌توان حق را لزوماً توأم با منفعت دانست. بیان چنین تعریفی برای حق با این دامنه شمول گسترده و محدوده نامعلوم، زبان حق را پرکاربرد کرده است و از نیروی اخلاقی و سیاسی آن خواهد کاست. هر چند در این نظریه وجود منتفع از ایفای تعهد، اساس تحلیل مفهوم حق است، با این حال نبایستی تصور کرد تمامی کسانی که از اجرای یک تعهد منتفع می‌گردند به خودی خود در یک رابطه حق و تکلیفی قرار داشته و دارنده حق قلمداد می‌گردند. در چنین رابطه‌ای، فردی محق قلمداد می‌شود که منتفع بلافصل، یا به عبارت بهتر، نزدیک‌ترین منتفع به آن تعهد باشد (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ص ۳۸-۳۷). به علاوه، همان‌طور که هر جا نفعی در کار است، حقی قابل شناسایی نیست، هر جا نیز حقی اعمال

1. Jeremy Bentham
2. John Stuart Mill
3. Richard Hare

۴. معنای منفعت در این نظریه روشن نیست و باید توضیح داده شود. نک: (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۴۳۳).

می‌شود، لزوماً متضمن منفعتی نخواهد بود. برای نمونه اعمال‌کننده حق بر آزادی بیان همواره با اجرای حق خویش در بیان عقیده‌اش منفعتی به دست نمی‌آورد، بلکه حتی گاه بیان عقیده می‌تواند ضرری را متوجه شخص اعمال‌کننده حق بر آزادی بیان کند.

نظریه مطالبه‌انگار

تا کنون بحث پیرامون ماهیت حق را در چارچوبی سلبی پیش بردیم، بدین معنا که روشن کردیم هیچ‌یک از دو نظریه اراده‌انگار و سودانگار از جامعیت و مانعیت برخوردار نبوده و به‌تنهایی به تبیین و توضیح ماهیت حق قادر نیستند. بنابراین، شاید بتوان در توضیح چیستی و ماهیت حق، به‌جای انتخاب یکی از دو دیدگاه و کنارزدن دیدگاه دیگر به نفع آن، رویکردی تلفیقی را اتخاذ کرد. بدین معنا که از حق به عنوان «مطالبه یا ادعای تضمین‌شده» یاد کرد. این معنا، می‌تواند جامع تحلیل‌های مفهومی رقیب در باب معنای حق باشد. دو تلقی اراده‌انگار و نفع‌انگار از حق، درباره اینکه مفهوم یادشده برای تضمین اراده صاحب حق یا نفع او در کار است، اختلاف نظر دارند، اما توصیفات و استدلال‌هایشان، مؤید اتفاق نظر آنها بر «ادعا یا مطالبه تضمین‌شده» بودن حق است (راسخ، ۱۳۸۸، ص ۳۸۵-۳۸۴).

بر اساس نظریه مطالبه‌انگار، حق عبارت است از «مطالبه تضمین‌شده»، یعنی مطالبه‌ای که با پشتیبانی قدرت سیاسی در چارچوب یک نظام حقوقی و با تمسک به یک دستگاه قضایی مستقل تأمین و تحفیظ می‌شود.

نکته آغازین این تعریف تأکید بر ضرورت تضمین حق به عنوان یکی از عناصر مقوم مفهوم حق است. این از آن روست که گفتمان حق طبیعی برخلاف رواج گسترده‌اش، تردیدهای واقع‌گرایانه فراگیری را بازتاب می‌دهد. مهم‌ترین تردید درباره درستی گزاره‌های حق طبیعی بنیاد آن است که ساده‌اندیشانه به نظر می‌رسد که تصور کنیم چیزی پرطول و تفصیل مانند حق می‌تواند مستقل از یک نظام سیاسی و حقوقی وجود داشته باشد.^۱ بر همین مبنا، ادmond برک ضمن انتقاد به

1. See, e.g., (Freeman, 1980).

انقلابیون فرانسه بر این باور پای می‌فشرد که حق‌های بشر را نمی‌توان در اصول بی‌مبنایی یافت که تنها حامل مفاهیم انتزاعی کلی‌اند، بلکه باید وجود آن حق‌های واقعی را در نظر گرفت که در متن نظم موجود اجتماعی و در قالب نهادهای حقوقی قابل ردیابی‌اند^۱ (Burke, 1986, p.140).

برای این موضوع از منظری دیگر نیز می‌توان استدلال سلبی یا ترافیعی بیان کرد. بدین معنا که نشان داد بدون زندگی در چارچوب یک دولت و عضویت در یک جامعه سیاسی، تضمین ادعاهای متفاوت فردی در قلمروی روابط بین‌انسانی دشوار و چه‌بسا ناممکن خواهد بود. توضیح آنکه اگر نتوان درستی این گزاره ارسطویی را که انسان موجودی ذاتاً اجتماعی یا مدنی‌الطبع است، اثبات کرد، حداقل می‌توان بدون نیاز به بیان شرح تفصیلی و فقط با استناد به تاریخ زندگی انسان ادعا کرد که انسان بدون ارتباط و تعامل با هموعان دیگر خویش تقریباً هیچ است و در رفع نیازهای خود از پایه‌ای‌ترین نیازهای زیستی تا عالی‌ترین نیازهای عقلانی و روحانی باز خواهد ماند. بر این اساس، حیات جمعی سرنوشت مشترک و محتوم همه موجودات انسانی است. موجوداتی با نیازهای متنوع و متکثر و ارزش‌های متفاوت و گاه متعارض. شروع حیات جمعی در این شرایط با شروع تعارض همراه است. بنابراین، می‌توان به درستی مدعی شد که فقط آن دسته از ادعاهای فردی که در قانون ذیل عنوان حق شناسایی شده‌اند و زیر چتر حمایت قدرت عالی سیاسی قرار دارند، می‌توانند از عرصه مخاطره‌آمیز نزاع بر سر ادعاهای ارزشی متعارض و افعال مادی متزاحم جان به سلامت بیرون برند. البته مشخص است قوانین موضوعه، به دلیل ناتوانی در تبیین مقررات ویژه برای همه موارد، بافتی باز دارد. لذا جا را برای این امکان باز می‌گذارند که قضات حوزه‌ای از اختیارات ویژه را برای گزینش یکی از طرق اعمال و اجرای قانون داشته باشند (Hart, 2010, pp.123-25). بر این اساس، امکان دارد قضات دادگاه‌ها وجود حقوق بیان‌نشده در قوانین اساسی و پنهان در طبیعت را بپذیرند و آن‌ها را شناسایی و اجرا کنند. درست به همین دلیل است که در رویه قضایی دو کشور ایالات متحده و ایرلند، این نظریه پا گرفته است که حقوق

1. See also: Ankersmit, F. R. (2002), *Edmund Burke: Natural Right and History, Political Representation*, Stanford, Calif, Stanford University Press, pp.35-59.

مورد حمایت دادگاه‌ها، به حق‌های یادشده در قانون اساسی محدود نیست، بلکه دربرگیرنده «نیم‌سایه‌ای»^۱ از حق‌های شخصی تعیین نشده است که دادگاه‌ها می‌توانند بسته به موقعیت از آن‌ها به عنوان حقوق بنیادین یاد کرده و حمایت کنند.^۲

نکته‌ای مهم که باید در اینجا به آن توجه کرد، آن است که با وجود آنکه متون حقوق طبیعی در فرایند ناگزیر موضوعه شدن تغییر لحن داده و به گفتمان مدرن حقوق بشر بدل شده است، این تغییر زبانی ماهیت حق‌های بنیادین را دچار دگرگونی نکرده است، بلکه با تبدیل کردن حق‌ها به یکی از عناصر مؤلف نظام حقوقی، در فهم ما از قانون موضوعه تحولی بنیادین ایجاد کرده است. قانون که دیرزمانی به عنوان تولیدکننده نوعی نظم قهرآمیز حقوقی قلمداد می‌شد، اکنون به مثابه ابزار تأمین آزادی و تضمین تصمیم‌های صادره از ناحیه فرد انسانی معرفی می‌شود. مایکل ایگناتیف ویژگی این قرائت حق‌بنیاد از قانون و نظم حقوقی مبتنی بر آن را به این شرح توضیح می‌دهد: «قوانین اساسی حقوق ما را خلق نمی‌کنند، بلکه آن حقوقی را که پیشاپیش به عنوان یک انسان کسب نموده‌ایم به رسمیت شناخته، و وسایل حمایت از آن‌ها را فراهم می‌سازند» (Ignatieff, 2000, p.28).

چنین فهمی از قانون، موجب گسترش زیاد خلاقیت در استدلال حقوقی و شرح و بسط تفسیرهای قضایی حق‌محور بر مبنای ارزش‌های بنیادین کرامت ذاتی، خودآیینی فردی و برابری ارزشی خواهد شد. ارزش‌هایی که گفتمان حق را از سطح نظام حقوقی دولت ملی فراتر برده و به گستره نظم نوین جهانی وارد کرده است (Hardt & Negri, 2000, p.41).

اکنون، پرسش آن است که ارزش‌های پیش‌گفته چگونه به مدد ادعاهای فردی متفاوت می‌آیند و شناسایی ادعاهای یادشده ذیل عنوان حق را ممکن و موجه می‌کنند؟ به دیگر سخن، چگونه می‌توان با تمسک به ارزش‌های جهان‌شمولی مانند کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی برای حق فارغ

1. Penumbra.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه و آشنایی با رویه قضایی آمریکا و ایرلند نک: (کلی، ۱۳۸۸، ص ۶۲۴-۶۱۸).

از زمینه‌های اجتماعی متفاوت استدلال توجیهی بیان کرد؟ پاسخ به این سؤال را در مبحث مبانی توجیهی حق پی‌گیری خواهیم کرد.

مبانی توجیهی حق

از زمان بنیاد بدین سو، یک اشکال عمومی به حق این بوده است که حق، چیزی جز یک ادعای دور نیست. بنیاد استدلال می‌کرد اصلاح اجتماعی معقول، مستلزم توجه تفصیلی به شرایط تجربی است و چنین توجیهی خود، مستلزم قدرت ذهنی برای ارزیابی و شکیبایی در تحقیق و تفحص است. ولی در مقایسه، زبان حق طبیعی، «از ابتدا تا انتها، تماماً ادعای محض بوده که هر آنچه را که مورد نزاع است، به عنوان اصل بنیادین و غیرقابل نقض در نظر می‌گیرد» (Bentham, 1987, p.74). دل‌مشغولی مزبور تا سالیان بعد نیز تأثیر خود را از دست نداد. بحث از مبانی توجیهی حق، پایه نظری مستحکمی را برای رشد و تعمیق گفتمان حقوق بشر فراهم کرده است و شناسایی مصادیق گوناگون حق را ممکن خواهد کرد.

کرامت ذاتی

همان‌طور که در مباحث پیش به تفصیل بیان شد، حق عبارت است از «ادعای فردی تضمین‌شده»، یعنی ادعایی که با پشتیبانی قدرت سیاسی الزام و تضمین می‌شود. این تضمین و الزام، فارغ از هویت مدعی حق و محتوای ادعای ناشی از اعمال حق است. اما این معنا از حق بر پایه اصل کرامت ذاتی موجه‌شدنی است. بی‌تردید، اصل کرامت ذاتی با صبغه حق‌محور آن در فلسفه ارزش ایمانوئل کانت ریشه دارد.^۱ به عبارت دیگر، احترام به کرامت شخص انسان در بطن فلسفه و امر

۱. باور به نظر حمایت از شأن بشر به مثابه مبانی اصلی نظر حقوق بشر، در فلسفه اخلاق ایمانوئل کانت فیلسوف نامدار قرن هجدهم ریشه دارد. وی که در معرفت، رویکردی مبنی‌گرا (Foundationalist) داشت، نظام‌واره معرفت اخلاقی خود را بر مبنای اصل غایت‌بودن انسان (The principle of ends) استوار کرد. در مقابل رویکرد کانتی در تفسیر و صورت‌بندی حقوق بشر، رویکردهای متفاوت دیگری از جمله سودگرایی (Utilitarian) نیز وجود دارند. اما در

مطلق کانتی نهفته است. کانت، انسان را غایت امر مطلق می‌داند. غایت مطلق و عینی نمی‌تواند محصول اراده ما باشد، زیرا محصول صرف اراده نمی‌تواند ارزش مطلق داشته باشد. غایت فی‌نفسه باید قائم به ذات باشد نه چیزی که به وسیله ما حاصل شود (محمودی، ۱۳۸۶، ص ۹۶).

اراده نیک، بی‌قید و شرط نیک است و ارزش مطلق دارد. مبنای اراده نیک، عقل است و هر چیزی که به عنوان مینا و منبع خیر و ارزش مطلق است، خود، ارزش ذاتی دارد. در نتیجه، هر انسانی ارزش مطلق دارد، زیرا انسان به عنوان موجودی عقلانی، مبنای اراده نیک خویش است که ارزش و خیریت مطلق دارد (محمدرضایی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۹). استدلال کانت در این زمینه بر دو ادعا مبتنی است: نخست اینکه، اراده نیک، بدون قید و شرط نیک است و دوم اینکه، فقط موجودات عاقل، چنین اراده نیکی دارند. از این دو ادعا می‌توان نتیجه گرفت موجودات عقلانی به دلیل اینکه تنها منبع اراده نیک‌اند، ارزش مطلق دارند. نکته مهم این است که ارزش ذاتی موجود عقلانی، مبتنی بر این نیست که او بالفعل اراده نیک دارد، بلکه از آن روست که هر انسانی، موجودی عقلانی است و از آن نظر که عقلانی است، می‌تواند اراده نیک داشته باشد تا ما او را موجودی با ارزش ذاتی قلمداد کنیم (قربان‌نیا، ۱۳۸۷، ص ۹۱). چون امر مطلق، برای همه موجودات عاقل معتبر است، بنابراین، غایت آنکه واجد ارزش ذاتی و مطلق است، نیز می‌تواند به عنوان غایت عینی برای همه موجودات عاقل معتبر باشد. این غایت، خود انسان است، نه چیز دیگر، و هرگز نباید او را به عنوان وسیله‌ای صرف برای تحقق غایتی که ارزش آن صرفاً نسبی است، به کار گرفت (Kant, 1993, pp.40-41).

دوران حاضر و از جمله رویکردهایی که از اساس با مینا و میناگرایی در حقوق بشر و به تبع آن جایگاه اصل غایت‌بودن انسان و حمایت از شأن بشر مخالفت کرده‌اند، می‌توان به قرائت پراگماتیستی (Pragmatism) که به لحاظ معرفت‌شناختی رویکردی anti-Foundationalist دارد، اشاره کرد. معتقدان پراگماتیسم بدون الزام به ارائه مینا در توجیه حقوق بشر، به صرف قدرت و توانایی آن در پاسخگویی به مشکلات، از آن کرده‌اند. در این زمینه نک: (Rorty, 1993).

کانت با ابتنا بر همین مبنا، اصل محتوایی نظام‌واره ارزشی خود را پایه‌گذاری کرده و مقرر می‌کند: «چنان رفتار کن که انسانیت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همواره غایت تلقی کنی و در عین حال، آن را صرفاً به عنوان وسیله به کار نبری» (Kant, 1993, p.41). کانت، موجودات بشری را مرجع نهایی ارزش‌ها تلقی می‌کند و معتقد است این امر، در واقعیت خودسامانی و استقلال اراده بشر ریشه دارد. از دیدگاه کانت، بشر از آن جهت که بشر است و از آن رو که واجد شخصیت است، باید مورد احترام قرار گیرد. این حیثیت ذاتی، در هیچ شرایطی زوال‌پذیر نیست، بلکه واقعیتی مستمر و پایدار است. اصل غایت‌بودن انسان، به ما فرمان می‌دهد هر انسانی را صرف‌نظر از اینکه چه کسی است و در چه موقعیتی قرار دارد، واجد ارزش نامشروط تلقی کنیم (Singer, 1996, p.279). اگر اصل غایت‌بودن انسان را بپذیریم، نخستین لازمه منطقی آن، این خواهد بود که انسان‌ها از آن جهت که انسانند، به نحو پیشینی، بر یکدیگر ترجیحی ندارند و ارزش وجودی آن‌ها یکسان است. چنین لازمه منطقی به معنای برابری ارزشی انسان‌هاست.

باری اگر اصل غایت‌بودن انسان، مورد سؤال قرار گیرد، در دفاع می‌توان گفت که این، یک اصل یا مفهوم پیشینی در حوزه ارزش‌هاست، یعنی به نحو پیشینی آن را صادق می‌دانیم و برای اثبات آن، استدلال ایجابی، سلبی یا تدافعی ارائه می‌کنیم. بدین معنا که دلالت‌های التزامی انکار اصل غایت را نشان می‌دهیم. کسی که اصل غایت را انکار می‌کند، لاجرم مرتکب تبعیض ناموجه و ترجیح بلامرحج میان انسان‌ها می‌شود. زیرا بنا بر آن انکار، انسان‌ها از آن جهت که انسانند و بی‌نیاز به هیچ دلیلی، قابل ترجیح بر یکدیگر خواهند بود. افزون بر این، انکار اصل غایت، به پذیرش جواز وسیله قراردادن انسان برای رسیدن به اهداف انسان‌های دیگر منجر می‌شود که خود به معنای جواز تقلیل انسان به ابزار، و شی‌انگاری و قابلیت مملوک‌شدن اوست (راسخ، ۱۳۸۸، ص ۳۹۰-۳۸۸). با این همه، حفظ کرامت و برابری ارزشی انسان‌ها، خود مفهومی مبهم و نامتعیین

است (راسخ، ۱۳۸۴، ص ۳۶-۳۷). عنصر فاعلیت اخلاقی^۱ یا خودآیینی فردی^۲ مبنای نظری دیگری است که می‌تواند به نحو ایجابی موجبات موجه‌سازی ادعاهایی ذیل عنوان حق را فراهم کند.

فاعلیت اخلاقی

مفهوم فاعلیت اخلاقی و به‌کارگیری آن در متون فلسفی و سیاسی، به‌طور عمده در اندیشه مدرن ریشه دارد که همواره از اعتماد به عقل آغاز می‌شود. سویه فردگرایانه اندیشه مدرن در درون خود مفهوم «سوژه»^۳ را صورت‌بندی می‌کند که معادل رایج آن در متون فلسفی و سیاسی امروز، «فاعل شناسا»^۴ است. محوریت تفکرهای عقل‌گرایانه در سیاق اندیشه‌های فلسفی و سیاسی معاصر، به انضمام غلبه رویکردهای فردگرا، تعبیر فاعلیت اخلاقی را در جایگاه معادل مفهوم «گزینش‌گری عقلانی» قرار داده است.^۵ فاعل اخلاقی، در توسعه خود اخلاقی، استانداردهایی از «خوب» و «بد» را که راهنمای اعمالش هستند، برمی‌گزیند و در یک فرایند خودتنظیمی ذهنی درباره رفتارهایش قضاوت و داوری ارزشی می‌کند. البته با نگرش کاملاً عقل‌مدار به داوری ارزشی فردی مخالفت‌هایی شده است که به‌طور عمده با توجه به نقش اثرگذار واقعیت‌های جاری زندگی اجتماعی، به انتقاد از محوریت‌دادن به نقش عقل فردی و استدلال‌های عقلانی محض پرداخته‌اند.^۶ شرط نخست برای فاعل اخلاقی بودن این است که فرد، خود تصمیم‌گیری کند. به بیان دیگر، تصمیم از ناحیه خود وی صادر شود.^۷ افزون بر این، باید فرد، قدرت انجام‌دادن و به منصفه ظهور رساندن تصمیم خود را نیز داشته باشد، یعنی بتواند تصمیم اخلاقی خود را عملی کند.^۸

1. Moral Agency/ Ethical Agency.

2. Personal Autonomy.

3. Sujet.

4. عبارت فاعل شناسا، به فاعل انسانی گزینش‌گر در انتخاب سبک زندگی (lifestyle) و نظام فکری برای خویش اشاره می‌کند. در این زمینه نک: (برمن، ۱۳۸۷؛ آشوری، ۱۳۸۶).

5. See: (Schmidtz, 2006).

6. See: (Bandura, 2002).

7. The agent of their own decision/ choice

8. The agent of their own act

فاعلیت اخلاقی در این معنا، ارتباط زیادی با مفهوم آزادی در هر دو بعد مثبت و منفی دارد. آیزیا برلین^۱، در تفکیک مفهوم آزادی به دو بعد مثبت و منفی، آزادی مثبت را در معنای حاکمیت بر نفس و تسلط بر خود و آزادی منفی را در معنای نبود مانع یا عامل محدودکننده بیرونی به‌کار گرفته است (برلین، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷-۲۳۶). بر این اساس، آزادی مثبت با مرحله اتخاذ تصمیم از جانب فاعل اخلاقی و آزادی منفی با مرحله عملی کردن تصمیم وی ارتباط دارد.

گزینش‌گری اخلاقی فرد در مقام فاعل در سیاق مباحث حقوق بشری، قرائت دیگری از اصل حمایت از خودآیینی فردی است. منظور از خودآیینی در بحث‌های فلسفه اخلاق، تعبیری است که توسط کانت در معنای حاکم کردن قانون اخلاقی بر خود بیان شده است. از دیدگاه کانت، خودآیینی، کیفیتی ذاتی در افراد است که سلب یا نادیده‌انگاشتن آن در انسان، به نفعی شخصیت وی منجر خواهد شد،^۲ اما خودآیینی فردی صرف‌نظر از مفهوم اخلاقی آن نیز در حوزه‌های دیگر زندگی شخص قابل اعمال‌شدنی است و به استقلال فرد در پی‌گیری تمایلات و خواست‌هایش اشاره می‌کند که می‌توانند اعمال و افعال وی را طرح‌ریزی کنند (Madhok, 2005, p.20). نظریه پردازان مبنای حقوق بشر عموماً باور می‌کنند که هدف حقوق بشر، حمایت از خودآیینی افراد از طریق تضمین حقوق و آزادی‌های ایشان است.^۳ جک دانلی می‌گوید انسان‌ها به دلیل انسان بودن، از حقوق بشر برخوردارند. در نظریه وی، علت عمده این استحقاق، بهره‌مندی انسان‌ها از نیروی خودآیینی بیان شده است (Donnelly, 1989, pp.34-35).

1. Isaiah Berlin

۲. در این زمینه نک: (کانت، ۱۳۸۴؛ کانت، ۱۳۸۳).
۱. البته این دیدگاه مخالفانی نیز دارد. برای نمونه مارگارت مک‌دانلد در مقاله‌ای از مفهوم حقوق طبیعی از منظر پوزیتیویستی سؤال کرده است. از نظر وی گفتن اینکه «انسان‌ها از حقوق برخوردارند چون انسان هستند» مانند گفتن این است که «انسان‌ها، انسان هستند». وی درباره پیش‌فرض متداول لزوم بهره‌مندی انسان‌ها از حقوق تشکیک می‌کند، اما اصل جایگزینی را ارائه نمی‌دهد. برای دیدن نظر وی نک: (Macdonald, 1963).

حق بر تابعیت؛ امکان یا امتناع؟

از مباحث پیش گفته به روشنی مشخص است که می‌توان برای حق از زاویه کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی استدلال توجیهی بیان کرد. ارزش‌هایی جهان‌شمول که گفتمان حق را از حصار نظام حقوقی دولت ملی خارج می‌کند و به قلمروی نظم نوین جهانی وارد می‌کند. بر اساس این خوانش مبنای، حفاظت از گوهر حیات انسانی یعنی کرامت ذاتی و خودآیینی فردی در گرو تضمین حق‌هاست و عدم تحفیظ حق، عبارت دیگر انکار انسانیت انسان‌هاست. این قرائت جهان‌شمول از چیستی و ماهیت حق، البته در فهم ما از مصادیق حق و دایره شمول آن تأثیری بسزا خواهد داشت. بر این بنیاد، شناسایی ادعاهای فردی متفاوت ذیل عنوان حق و تأمین و تضمین آن‌ها بر مبنای ارزش‌های بنیادین موجهه‌ساز حق انجام خواهد گرفت و نه بر اساس نظام حقوق داخلی دولت‌های ملی. به دیگر سخن، مسئله آن نیست که آیا ادعای مورد مناقشه ذیل عنوان حق در قانون داخلی کشور شناسایی شده است یا خیر. بلکه موضوع اساسی آن است که آیا می‌توان از زاویه مبانی موجهه حق، یعنی کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی، ادعای یادشده را توجیه‌شدنی دانست. اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، فارغ از نحوه موضع‌گیری نظام حقوقی داخلی، ادعای مزبور به عنوان یکی از مصادیق بیرونی حق قابل دفاع خواهد بود. نقطه عزیمت در این قرائت مبنای، ارزش‌های موجهه‌ساز ادعاهای حقوق بشری است و نه فهرست حق‌های شناسایی شده توسط قانون داخلی. قانون از این منظر تنها ابزار تضمین حق است و نمی‌تواند معیاری دقیق و عینی را برای تعیین مصادیق بیرونی حق ارائه کند. بر این اساس، اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا می‌توان برای تابعیت از زاویه کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی استدلال توجیهی ارائه کرد و از آن فارغ از طرز تلقی نظام حقوقی دولت‌های ملی، ذیل عنوان حق دفاع کرد؟

بر اساس مفاهیم چهارگانه بیان‌شده برای حق و مبانی موجهه آن، به نظر می‌رسد می‌توان به‌درستی از «ادعای فرد بر داشتن تابعیت» به مثابه یکی از مصادیق بنیادین حق ادعا سخن گفت و دولت را مکلف به تأمین تمهیدات لازم جهت تحصیل تابعیت توسط فرد قلمداد کرد. زیرا

محروم کردن فرد از تابعیت مستقیماً به انکار کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی و در نهایت، به سلب انسانیت انسان منتهی خواهد شد. کسی که تابعیت هیچ کشوری را ندارد، امکان برخورداری از هیچ‌یک از حقوق بنیادین خویش را ندارد و به عنوان عضو کامل جامعه انسانی شناخته نخواهد شد. توضیح آنکه، زیست اجتماعی، واقعیت‌گریزناپذیر حیات انسانی است زیرا فرد برای رفع نیازهایش، که از نیازهای پایه‌ای زیستی آغاز می‌کند و به نیازهای عالی عقلانی و روحانی می‌رسد، باید با دیگران زندگی کند، بدون جمع، اساساً فردی وجود نخواهد داشت، چه او به تنهایی به رفع نیازهایش قادر نیست. بنابراین، اگر نتوان به گمان قطعی انسان را موجودی ذاتاً اجتماعی یا مدنی‌الطبع قلمداد کرد، می‌توان گفت، به گواهی تاریخ زندگانی انسان، فرد بدون انسان‌های دیگر تقریباً هیچ است و در رفع حوائج اولیه خود باز می‌ماند. به دیگر سخن، معلوم نیست در زندگانی فردی، جدای از جمع و بدون ارتباط و تعامل با انسان‌های دیگر، اساساً چیزی به نام شخص انسانی مجال بروز یابد.^۱ گریزناپذیری حیات جمعی از یک سو و واقعیت تعارض همیشگی در روابط بین‌انسانی به دلیل تراحم افعال مادی و ادعاهای ارزشی از سوی دیگر، موجب می‌شود برای بقا در صحنه منازعه‌آمیز اراده‌های بشری، برخورداری از حمایت قدرت عالی سیاسی ضرورتی انکارناپذیر جلوه کند. در حالی که فرد بی‌تابعیت به دلیل تعلق‌نداشتن به کشور معین، از پشتوانه هیچ دولتی برخوردار نیست و امکان برخورداری از استحقاقات و امتیازهای موجود در زیستگاه خود را نخواهد داشت. در نهایت، شخص بودن و تداوم حیات وی به مثابه یک موجود انسانی اگر نگوئیم ناممکن، دست‌کم بسیار دشوار خواهد بود. بر این اساس می‌توان با توسل به ارزش‌های جهان‌شمول کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی برای تابعیت به عنوان حق ادعایی بنیادین استدلال کرده و از تکلیف دولت به شناسایی و تضمین آن، ذیل عنوان حق سخن گفت. بر اساس این قرائت مبنی‌گرا دولت‌های ملی باید درباره مسئله تابعیت از سمت یک نظام حقوق بین‌الملل خصوصی قانون‌بنیاد به سوی یک نظام قانونی حق‌بنیاد حرکت کنند.

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: (راسخ و بیات کیمتکی، ۱۳۹۰؛ بیات کیمتکی، ۱۳۹۲).

نتیجه

جامعه سیاسی یک واقعیت از حیات روزمره ماست. زندگی همه ما در چارچوبی از دولت آغاز می‌شود و پایان می‌پذیرد. لذا تصور حیات انسانی بدون دولت، دشوار و چه بسا غیرممکن است. این حقیقت که بدون قرارداد داشتن در زیر چتر حمایت اقتدار عالی سیاسی در دنیایی سرشار از کشمکش‌های انسانی هرگز نمی‌توان به تأمین و تحفیظ ادعاهای فردی امیدوار بود، ما را قادر می‌کند برای تابعیت نه تنها ذیل عنوان حق، بلکه به مثابه پیش شرط برخورداری از همه حق‌های بنیادین انسانی استدلال کنیم. به روشنی پیداست برخوردار نبودن از تابعیت یک دولت و تعلق نداشتن به یک جامعه سیاسی فرد را از دایره صاحبان حق در چارچوب معنای ارائه شده در این نوشتار خارج خواهد کرد. ادعای فرد تنها در صورتی می‌تواند ذیل عنوان حق تأمین و تضمین شود که وی تحت تابعیت دولتی مشخص باشد و به عنوان عضوی از یک جامعه سیاسی معین شناخته شود. به همین دلیل و بر همین مبنا، هانا آرنست از تابعیت با عنوان «حق بر حق داشتن» یاد می‌کند (Arendt, 1968, p.229). بر این اساس، می‌توان فرد بدون تابعیت را «فرد بدون حق» دانست. بی‌تردید، تابعیت به دلیل پیوند وثیق با حفاظت از کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی، حق ادعایی بنیادین است و موضع‌گیری متفاوت نظام حقوق داخلی دولت‌های ملی در این باب، تغییری در فهم ما از ماهیت ادعای مورد مناقشه ایجاد نخواهد کرد. در عوض، تلقی تابعیت به عنوان حق به دلیل و بر مبنای ارزش‌های بنیادین موجهه‌ساز حق، انتظار ما از جهت‌گیری نظام حقوق بین‌الملل خصوصی دولت‌های ملی را در این زمینه تغییر داده و به سمت وسوی تضمین حق سوق خواهد داد.

منابع و مأخذ

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۶)، *ما و مدرنیته*، تهران، انتشارات صراط.
۲. برلین، آیزیا (۱۳۸۰)، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۳. برمن، مارشال (۱۳۸۷)، *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، انتشارات طرح نو.
۴. بیات کمیته‌کی، مهناز (۱۳۹۲)، *مطالعه نظری نسبت حقوق فردی و مصالح جمعی*، رساله دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.
۵. جیکوبز، لزلی (۱۳۸۶)، *درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین؛ نگرش دموکراتیک به سیاست*، ترجمه مرتضی جیریایی، تهران، نشر نی.
۶. راسخ، محمد (۱۳۸۴)، «تئوری حق و حقوق بشر بین‌الملل»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۱، صفحات ۳۹-۴۱.
۷. راسخ، محمد (۱۳۸۸)، «نظریه حق»، *حقوق بشر در جهان معاصر*، قم، انتشارات کمیسیون حقوق بشر اسلامی.
۸. راسخ، محمد (۱۳۹۲)، *حق و تکلیف در عصر قدیم و جدید، حق و مصلحت*، جلد دوم، تهران، نشر نی.
۹. راسخ، محمد؛ بیات کمیته‌کی، مهناز (۱۳۹۰)، «مفهوم مصلحت عمومی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۵۶، صفحات ۱۲۰-۹۳.
۱۰. راسخ، محمد؛ خداپرست، امیر (۱۳۹۲)، *حق بر شناختن پدر و مادر بیولوژیک، حق و مصلحت*، جلد دوم، تهران، نشر نی.
۱۱. راسل، برتراند آرتور (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندی، کتاب سوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.

۱۲. قاری سیدفاطمی، سیدمحمد (۱۳۸۸)، *حقوق بشر در جهان معاصر*، دفتر اول، تهران، انتشارات شهر دانش.
۱۳. قاضی شریعت‌پناهی، سیدابوالفضل (۱۳۹۱)، *بایسته‌های حقوق اساسی*، تهران، نشر میزان.
۱۴. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۸۷)، *حقوق بشر و حقوق بشردوستانه*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، *فلسفه حقوق*، جلد سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۶. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳)، *مابعدالطبیعه اخلاق*، مبانی مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت، فلسفه فضیلت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار.
۱۷. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۴)، *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار.
۱۸. کلی، جان (۱۳۸۸)، *تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب*، ترجمه محمد راسخ، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۹. محمدرضایی، محمد (۱۳۷۹)، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، تهران، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۰. محمودی، سیدعلی (۱۳۸۶)، *فلسفه سیاسی کانت؛ اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق کانت*، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
۲۱. موحد، محمدعلی (۱۳۸۴)، *در هوای حق و عدالت؛ از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران، نشر کارنامه.
۲۲. والدرون، جرمی (۱۳۸۸)، *مفهوم حق (۲): سهم هوفلد، حق و مصلحت*، جلد اول، تهران، انتشارات طرح نوین.
۲۳. ولمن، کارل (۱۳۹۲)، *مفهوم حق (۳): فراتر از هوفلد، حق و مصلحت*، جلد دوم، تهران، انتشارات طرح نوین.

25. Arendt, H. (1968), *The Origins of Totalitarianism*, San Diego, Calif, Harcourt Brace Jovanovich.
26. Bandura, A. (2002), "Selective Moral Disengagement in the Exercise of Moral Agency", *Journal of Moral Education*, 31, 101-119.
27. Bentham, J. (1987), "Anarchical Fallacies; Being an Examination of the Declarations of Rights Issued during the French Revolution *Nonsense Upon Stilts: Bentham, Burke and Marx on the Rights of Man*, Jeremy Waldron (ed.), London, Methuen Press.
28. Berlin, I. (1984), *Two Concepts of Liberty*, Four Essays of Liberty, Oxford, Oxford University Press.
29. Burke, E. (1986), *Reflection on the Revolution in France*, C. Cruise O'Brien (ed.), London, Penguin.
30. Donnelly, J. (1989), *Universal Human Rights in Theory and Practice*, Ithaca, New York, Cornell University Press.
31. Gearty, C. (2006), *Can Human Rights Survive*, Cambridge, Cambridge University Press.
32. Gewirth, A. (1982), *Human Rights: Essays on Justification and Applications*, Chicago, Chicago University Press.
33. Hardt, M.; Negri, A. (2000), *Empire*, Cambridge, Mass, Harvard University Press.
34. Hare, R. M. (1978), *Justice and Equality, Essay on Political Morality*, Oxford, Clarendon Press.
35. Hart, H. L. A. (1973), *Bentham on Legal Rights*, Oxford Essays in Jurisprudence, A. W. Simpson (ed.), Oxford, Oxford University Press.
36. Hart, H. L. A. (1995), *Are There Any Natural Rights?*, *Theories of Rights*, Oxford, Oxford University Press.
37. Hart, H. L. A. (2010), *The Concept of Law*, Ed., Penelope A. Bulloch and Joseph Raz, Oxford, Oxford University Press.
38. Hohfeld, W. (1917), Fundamental Legal Conceptions, as Applied in Judicial Reasoning *Yale Law Journal*, 26, 709-770.
39. Ignatieff, M. (2000), *The Rights Revolution*, Toronto, Anansi.
40. Judt, T. (2006), Bush's Useful Idiots, *London Review of Books*, Vol. 28, Available at http://www.lrb.co.uk/v28/n18/judt01_.html.
41. Kant, I. (1993), *Grounding for the Metaphysics of Morals*, J. Ellington (trans.), USA, Hackle Publishing Company.
42. Lock, John (1988), *Two Treatises of Government*, ed. Peter Laslett, Cambridge: Cambridge University Press.
43. Macdonald, M. (1963), *Natural Rights, Philosophy, Politics and Society*, P. Laslett (ed.), Oxford, Basil Blackwell.
44. Madhok, S. (2005), *Autonomy and human rights*, The Essentials of Human Rights, Rhona K.M. Smith and Christien Van den Anker (eds), London, Hodder Arnold.
45. Miller, D. (1991), *Liberty*, Oxford, Oxford University Press.
46. Reeman, M. A. (1980), *Edmund Burke and the Critique of Political Radicalism*, Oxford, Basil Black Well.
47. Rorty, R. (1993), *Human Rights, Rationality and Sentimentality*, On Human Rights, S. Shute and S. Hurley (ed.), New York, Oxford Amnesty lectures.

48. Schmitz, D. (2006), *Rational Choice and Moral Agency*, Cambridge, Duke University Press.
49. Shue, H. (1997), *Basic Rights*, Contemporary Political Philosophy; An Anthology, R. Goodin and P. Pettit (eds), Oxford, Black Well.
50. Singer, P. (1996), *Kant's Ethics of Duty*, Ethics, P. Singer (ed.), Oxford, Oxford University Press.
51. Spiro, P. (2008), *Beyond Citizenship: American Identity after Globalization*, Oxford, Oxford University Press.
52. Walderon, J. (1995) *Rights*, A Companion to Political Philosophy, R. Goodin and P. Pettit (eds), Oxford, Black Well.
53. Waldron, J. (1990), *The Philosophy of Right*, G. H. Parkinson (ed.), London, Routledge.
54. Weil, Patrick (2001), Access to Citizenship: A Comparison of Twenty-Five Nationality Laws , *Citizenship Today: Global Perspectives and Practices*, A. Aleinikoff and D. Klusmeyer (eds), Carnegie Endowment for International Peace.
55. Wise, B. R. (1948), *Outlines of Jurisprudence*, London, Routledge.

